

یک عدد ابروینگ استون لطفاً!

اگر در گوگل عبارت
Best novels about Christ
«بهترین ژمان‌ها درباره حضرت
مسیح(ع)» را جست‌وجو کنید
چندین صفحه با محتوای ده،
بیست، سی، پنجاه -و حتی
بیشتر- داستان درباره مسیح(ع)
که باید حتماً بخوانید به شما ارائه



محمد علی یزدانیار
قفسه کتاب

خواهد داد. در مقدمه برخی از این مقاله‌ها نوشته شده که حتی اگر مسیحی نیستید خواندن این یا آن رمان را از دست ندهید. وقتی محتوای جست‌وجو را به دیگر شخصیت‌های تاریخی و مذهبی فرهنگ غرب گسترش بدهید باز هم با یافته‌های مشابهی روبه‌رو خواهید شد. مهم نیست فرد مورد نظر شما شخصیتی دینی است یا پادشاهی تاریخی، قدیمی مسیحی است یا جنگجویی پرافتخار؛ از نیکوس کارانتزاکیس تا سی.اس. لوئیس، از فیودور داستایفسکی گرفته تا کی لانگفلو، از لی والاس گرفته تا اریک امانوئل اشمیت و ابروینگ استون در مورد شخصیت‌های مذهبی و تاریخی تأثیرگذار در فرهنگ غربی داستان‌های پرورمانی نوشته‌اند.

حالا مجدداً در همان گوگل نامبرده عبارت «بهترین رمان‌ها در مورد امام حسین(ع)» را جست‌وجو و نتایجش را مشاهده کنید. فقط یک یافته مرتبط به دست می‌آورد که کلاً پنج کتاب را به شما معرفی کرده، از این پنج کتاب یکی ژمان نیست، یکی داستان کودک است و از آن سه‌تای باقیمانده دو عنوان در بهترین حالت آثاری متوسط هستند. اگر بیشتر همت و خودتان زیرویم فضای مجازی را زیرورو کنید نهایتاً به اسم پنج شش نویسنده و ده‌الی بیست اثر برمی‌خورید که اگر بخواهم رک و راست حرف بزنم نهایتاً از آن میان دو نویسنده و سه چهار رمان و داستان ناشناخته نیستند! حالا شاید دلتان بخواهد شخصیت مورد جست‌وجو را عوض کنید و بروید سراغ امام علی(ع) یا اصلاً بروید سراغ امیرکبیر و کریم‌خان، یا داریوش، یا حتی شاه عباس، شمس و سعدی و فردوسی، فرقی ندارد! کمابیش هیچ محتوای داستانی شاخصی به زبان فارسی در مورد هیچ‌کدام از شخصیت‌های مهم مذهبی و تاریخی فرهنگ خودمان پیدا نمی‌کنید، چیزی هم اگر یافتید و صدایی هم اگر کرده باشد جز موارد استثنا محسوب می‌شود. این یک حقیقت ساده است، بدون روتوش و «بدون تعارف». ما محتوای داستانی زیادی در مورد شخصیت‌های مهم فرهنگ مرزوبوم خودمان نداریم. اگر دست بگذاریم روی آثار غیرشعاری و سطح بالا کم‌کم با برهوت اثر هم مواجه خواهیم شد. تنها در فقره واقعه کربلا، امام و یارانش ۷۲ تن بودند، این شهدا هر یک خانواده و دوست و آشنا داشتند، داستانی پشت سرشان بود و هدفی پیش رویشان، بعد از روز عاشورا زینب(س) و بازماندگان روایتی داشتند که نظیرش را در تاریخ کم‌شاهد بوده‌ایم، بعدها تو این ظهور می‌کنند که خودش داستانی است پیچیده و بسیاری ماجراهای عاشورایی دیگری که هریک می‌توانند قصه‌ای خواندنی باشند و با این حال تماماً ناگفته مانده‌اند. داستان شمس و مولانا و فردوسی و پیامبر(ص) و... را بقیه برایمان تعریف کردند و اگر در مورد باقی شخصیت‌هایمان هم همین اهمال را به خرج دهیم قصه را از زبان دیگران خواهیم شنید، آن هم طوری که خودشان دوست دارند بشنویم. هنوز وقتش نشده تکانی به خودمان بدهیم؟



به معنی جنگ و لشکرکشی نیست. می‌گویند این همان اتفاقی است که سال‌ها قبل بین علی و معاویه، بین کوفه و شام افتاد. به تو می‌گویم معاویه سپاهی عظیم به جنگ خلیفه وقت آورد، اما علی(ع) تا جایی که توانست برای حفظ خون مسلمانان تلاش کرد. حسین(ع) هم به آنهایی که در برابرش صف کشیده بودند، گفت، این آخرین فرصتی است که برای انتخاب زندگی آزاد دارند و اگر آن را از دست بدهند دیگر هیچ‌گاه روی رستگاری را نخواهند دید.



نویسنده:
سید جعفر شهیدی
انتشارات:
نشر فرهنگ اسلامی
۱۸۰ صفحه
۵۰۰۰۰ تومان

گفت شتاب نکنند در ریختن خون او و حرمتش را نشکنند، که خیرخواه آنان است و برای تفرقه‌افکنی و جنگ نیامده است. گفت اگر او را نمی‌خواهند رهپایش کنند تا به دیاری دیگر برود. ما می‌دانستیم که هدف آنها احقاق حق و برپایی عدالت، احیای سنت رسول خدا و از بین بردن بدعت‌های پدیدآمده در دین بود. امان از بدعت‌ها! امان از آنچه به نام دین و پیامبر، تنها در اندکی پس از رحلت او سر برآورده بود. تو چه می‌دانی از جان گرفتن سنت‌های زشت جاهلی، تعصبات کور قبیله‌ای، یا گرفتن اشرافیت، دنیاطلبی و عطش قدرت؟ تو چه می‌دانی از شکستن و نقض پیمان‌ها، از دگرگونی ایمان و عقیده مسلمانان و بنده خدایان زر و زور شدن؟ نه، تو نمی‌دانی سقوط یعنی چه! مرا برای سکوتم محاکمه می‌کنی. فکر می‌کنی در سال ۶۱ هجری تعداد کسانی که پیامبر را دیده و سخنانش را شنیده بودند در کوفه، بصره، مدینه، مکه و شام کم بود؟ نه، هم صحابه بودند و هم تابعین، تعدادشان هم انگشت شمار نبود. آنها چرا سکوت کردند؟ نه تنها در قتل حسین(ع)، که در دگرگونی سنت رسول خدا و شیوه حکومت بر مسلمین ساکت بودند؛ در تغییر احکام و شریعت، در شیوه زیست مردمان، در همه اینها جز اندکی از مردمان باتقوا، بقیه یا همراه جماعت شدند یا سکوت کردند و به سجاده‌هایشان پناه بردند. فراموش نکن ما، چه آنها که تیغ‌هایمان را بر خاندان رسول خدا تیز کردیم، چه آنها که در خانه‌هایمان را بستیم که صدای یاری‌خواهی حسین(ع) را نشنویم، چه آنها که بر بالای تپه ایستادیم و در حالی که به خون غلتیدن بهترین مردمان روزگار را نظاره می‌کردیم اشک ریختیم و خدا را به یاری آنها طلبیدیم، آری همه ما مسلمان بودیم. حالا تو خوب گوش کن، بعد از هزار و اندی سال هنوز از کربلا صدای مردی می‌آید که می‌گفت: مردم بنده دنیايند، دین را تا آنجا می‌خواهند که با آن زندگانی خود را سر و سامان دهند و چون آزمایش در میان آید، دینداران اندک خواهند بود.

آنچه می‌خواهم بگویم داستان نیست. روایتی از حرکت تاریخ، حکایت دگرگونی آدم‌هاست؛ آدم‌هایی شبیه تو. می‌گویم که مرا سرزنش نکنی، تویی که هزار و اندی سال پس از من در عافیت به قضاوت من نشست‌ه‌ای. تو چه می‌دانی بر ما چه گذشته است. آیا مطمئنی که اگر تو به جای ما بودی، راه و روش دیگری در پیش می‌گرفتی؟

وقتی پیامبر رحلت کرد، من کودک بودم ولی سنت و سیره او را خوب به یاد دارم. من دوران زمامداری شیخین و خلافت علی(ع) را دیده‌ام. من دیده‌ام علی بعد از گذشت تنها بیست و پنج سال از رحلت رسول از جماعت خو گرفته با اشرافیت، ثروت و قدرت چه‌ها کشید. آن زمان که من از مدینه خارج شدم و خواستم خود را به عراق برسانم، میان حق و باطل سرگردان بودم. می‌دانی دگرگونی احوال مردمان و درآمیختن دوغ و دوشاب یعنی چه؟ در دوران خلیفه سوم به کوفه آمدم، به شهری که وقتی علی(ع) آن را به مرکز حکومت خود تبدیل کرد، هنوز بیست سال هم از ساختنش نگذشته بود. شهری که در آن از هنر و آدمی پیدا می‌کردی، شهری هزار فرقه و هزار رنگ. اما نه این‌که فکر کنی تنها کوفه و بصره و عراق چنین بود، نه! تمامی بلاد مسلمین به همین مصیبت دچار شده بود. وقتی یزید با ادعای حکومت بر جمیع مسلمین توسط پدرش بر تخت پادشاهی نشست، سه نفر از فرزندان صحابه و خلفای درگذشته در مدینه بودند؛ حسین فرزند علی(ع)، عبدا... پسر زبیر و عبدا... پسر عمر. در این میان تنها فرد محبوب و شایسته در میان عموم مسلمانان حسین فرزند فاطمه(س) و نواده رسول خدا(ص) بود. تنها کسی که حکومت از بودنش هراس داشت و از همان ابتدا قرار بود در صورت بیعت نکردن با خلیفه کشته شود.

من و بسیاری دیگر حتی با حسین مخالف نبودیم چه برسد به این‌که به کشته شدنش راضی باشیم. هنوز هم می‌گویم حق او این نبود. ممکن است عده‌ای بگویند حسین با خلیفه وقت بیعت نکرد؛ خب نکرده باشد! مگر اولین بار بود که کسی از بیعت با خلیفه جدید سر باز می‌زد؟ با خود پیامبر هم کسانی دست دوستی ندادند، حتی با خلیفه اول، حتی با علی(ع). اما بیعت نکردن هیچ‌وقت جرم نبوده است؛ آن هم جرمی که جزایش مرگی چنان باشد. می‌گویند حسین بیعت نکرد که هیچ، بر خلیفه وقت شورید و قیام کرد. اما فکر می‌کنی ما نمی‌دانستیم او به قصد جنگ نیامده بود؟ او لشکری فراهم نکرد. به کوفه آمد چون از او خواستند بیايد. هزاران نفر به او نامه نوشتند که یاری‌اش می‌کنند، که باید و حرام و حلال خدا را که جابه‌جا شده بود به جای خود برگرداند. این لزوماً



پونه فضائلی
قفسه کتاب